

بر خورد

آرا و اندیشه‌ها

✓ اسناد مشروطیت و نام حافظان آنها

مسعود هدایت - معاون اسبق وزارت دادگستری

استاد محترم و معزز جناب آقای پروفیسور سیدحسن امین در شماره‌ی ۲۰ ماهنامه‌ی وزین حافظ ضمن مقاله‌ی «اصل فرمان مشروطیت کجاست؟» در دو جا در صفحه‌ی ۱۷ نقل قولی از این جانب فرموده‌اید که متضمن دو اشتباه اسمی است. از بیم آنکه مبدا آشنایان خانواده و یا اقوامی که احتمالاً شانس خواندن این مقاله را داشته باشند تصور کنند که مخلص مرتکب این اشتباه شده‌ام، دریغ آمد که تصحیح این اشتباه را در شماره‌ی بعدی مجله از جناب عالی تقاضا نکنم.

اما اشتباه معروض [در نام کوچک شخصیت‌های مرتبط با اسناد مشروطیت]:

- ۱- امان‌الله خان نام کوچک مرحوم عین‌خاقان فرزند ارشد مرحوم صنیع‌الدوله اولین رئیس مجلس شورای ملی است.
 - ۲- نام کوچک مرحوم فهیم‌الدوله مصطفی قلی است.
 - ۳- نام کوچک فرزند استاد محمدمظاهر (صدیق حضرت) محسن است نه کاظم.
- با تصحیح اشتباهات فوق در شماره‌ی بعدی مجله بر بنده نیز منت خواهید گذاشت.

✓ دکتر قاسم غنی و رهی معیری

فاطمه عربشاهی سبزواری - تهران

در صفحه‌ی ۲۵ شماره‌ی ۲۰ جناب آقای رضا سجادی در مقاله‌ی راجع به شاعر شهیر رهی معیری نوشته بودند که عبارت «بچه مطرب» در یادداشت‌های مرحوم دکتر قاسم‌خان غنی نمی‌تواند به رهی معیری مربوط باشد، چون «خانواده‌ی معیری، مطرب نبودند که رهی بچه‌ی آن‌ها باشد». اما این استدلال ایشان، درست نیست، چون در این‌جا تعبیر «بچه مطرب» به معنای این نیست که کسی باید پدر و پدربزرگش مطرب باشد، تا او بچه‌ی آنها باشد، بلکه از باب تصغیر و تحقیر است. اگر کسی خودش «مطرب» و از عملی طرب باشد اما کسی بخواهد به او فحش بدهد می‌تواند به او «بچه مطرب» بگوید و این کلمه‌ی «بچه» در اول (مثل حرف کاف تصغیر در آخر اسم) علامت تصغیر است و لذا چون رهی معیری، علاوه بر شعر دو دانگ آواز خوش و دستی به تار داشته است، مرحوم دکتر غنی از او به «بچه مطرب بدسابقه» تعبیر کرده.

اگر آقای رضا سجادی که خودشان می‌فرمایند در زمان وزارت فرهنگ دکتر غنی، نزد ایشان رفته‌اند، نوشته‌ی دکتر غنی را در صفحه‌ی ۴۴ ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۱۳ (عین دست‌نویس در صفحه‌ی ۴۵) خوانده بودند، این اعتراض را نمی‌کردند. ضمناً باید به اطلاع برسانم که اشعار مذکور در مقاله‌ی آقای سجادی قبلاً در سایه‌ی عمر چاپ شده است.

✓ رمضان و عید فطر در شعر حافظ

دکتر جواد وهاب زاده - اردبیل

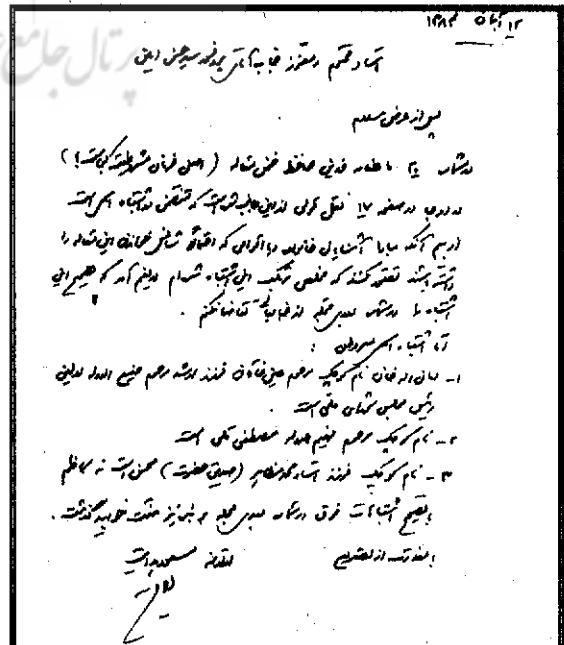
شماره‌ی ۲۰ ماهنامه در روز عید سعید فطر عزّ و وصول بخشید که در فهرست مندرجات آن مقاله‌ی با عنوان «رمضان و عید فطر در شعر حافظ» به چشم می‌خورد. این تقارن را به فال نیک گرفته و قبل از هر مقاله‌ی به مطالعه‌ی آن پرداختم. نویسنده‌ی محترم در آن به غزل‌ها و شعرهایی که در آن‌ها واژه‌های روزه، روزه‌دار، روزه‌گشا، رمضان، عیدرمضان، ماه صیام، عید صیام و سحور آمده است اشاره کرده بودند؛ اما برخلاف انتظار جای این شعری که در واقع تبریک عید فطر است در آن خالی بود.

ساقیا آمدن عید مبارک بادت

وان مواعید که دادی مرواد از یادت

برسان بندگی دختر رز گو بدر آبی

که دم و همّت ما کرد ز بند آزادان



می‌دانیم که در شعر حافظ واژه‌ی «عید» معمولاً اشاره به عید فطر است و نه عید دیگر. بیت زیر نیز اشاره‌ی تلمیحی به عید فطر دارد که در مقاله نیامده است: بر بوی عید وصل چو نظارگان ماه / چشم طلب بر آن خم ابرو نهاده‌ایم

☑ فروغ فرخزاد و فمینیسم

سیما هدایتی - تهران

در صفحه‌ی ۳۴ ماهنامه‌ی خرداد ۱۳۸۳ نویسنده‌ی محترم در پایان مقاله‌ی «نقدی بر رد پای فمینیسم» از فروغ فرخزاد سخن در میان آورده و او را از پیشگامان فمینیسم در ایران شناسانده بود و بعد شما شعر «گل سرخ» را به بهترین وجهی برای اثبات این معنی در کنار همان مقاله چاپ کرده بودید. من تاکنون این شعر فروغ را ندیده و نخوانده بودم، الحق شاهکاری است و در ادب فارسی نظیر ندارد. از شما که خودتان سال‌های سال در اروپا زندگی کرده و اصول تساوی مرد و زن در دنیای امروز را در زندگی پرباران تجربه کرده‌اید، خواهش می‌کنم به شاعران و نویسندگان زن بیش‌تر بها بدهید.

☑ نظامی متولد ساوه است نه گنجه

رضا سجادی - تهران

در شماره‌ی آبان ۸۴ مجله در صفحه‌ی ۳۷ ضمن مقاله‌ی «داستان‌های عاشقانه در ادبیات فارسی» به قلم آقای سیدمهدی بهبهانی‌نیا قاضی محترم دیوان عالی کشور نوشته شده است که نظامی در گنجه متولد شده است. در این مورد ناچار شدم شرحی عرض کنم:

چند سال پیش سازمان یونسکو مراسم یادبودی برای حکیم نظامی ترتیب داده بودند و قرار شد مجلس یادبود تماماً در پاریس و تبریز تشکیل شود. رئیس دانشگاه تبریز از مرحوم برادرم دکتر سیدضیاءالدین سجادی دعوت کرد که ریاست جلسه را به‌عهده بگیرند. ایشان هم قبول کردند. پس از چند روز معلوم شد روس‌ها گفته بودند چون نظامی در گنجه مدفون است باید این یادبود در پاریس، مسکو یا باکو تشکیل شود. شادروان دکتر سجادی شرح مفصلي اعتراض‌آمیز به یونسکو نوشتند که با دلایل کافی و مستند ثابت کرد نظامی در ساوه متولد شده، برای شروع تحصیلات به اصفهان رفته و برای تکمیل معلومات به تبریز و از آنجا به گنجه مسافرت کرده است. آن ایام گنجه جزء ایران و در خاک ایران بوده و در زمان قاجاریه به روس‌ها داده شده است. این اعتراض باعث شد که روس‌ها حرف‌شان را پس گرفتند و جلسه در پاریس و تبریز تشکیل شد. پس مسلم است که نظامی، ایرانی‌الاصل و متولد ساوه است.

☑ جریان‌سازی و تخریب ادبیات

رحمت موسوی - رشت

صاحب این قلم به علت بیماری‌های جورواجور، پیری، خستگی از

بی‌خوابی‌ها، کم‌تر حوصله می‌کنم تا «نامه‌نگاری» کنم، اما گاهی برخلاف میل باطنی مسایل در معرض عام قرار می‌گیرد که: یک، کلام و واقعیت است. دو، تخریب ادبیات (در این جا: شعر) است. سه، جریان‌سازی است.

یکم نگارنده، دو نامه‌ی خصوصی به ماهنامه نوشت که فشرده‌ی مضمون نامه‌ها چنین بود: اشعاری که چاپ می‌شود در شأن نام و نامه‌ی حافظ نیست (ایباتی را به‌عنوان سند نوشتم). در شماره‌ی ۱۸ گرامی‌نامه‌ی حافظ نویسنده‌ی محترمی با نام: مهناز اسدالله‌زاده فرد (حالا اگر نام مستعار نباشد، زیرا این روزها، نامه‌نگاری با اسامی مستعار، «ایبدمی» شده است) البته بدون آن که نامی از صاحب این قلم ببرد، بیش از یک صفحه‌ی کامل مرقوم فرمودند درباره‌ی جوانان که (نقل به مضمون)

۱- گویش نسل جدید، زبانی پویا، نو و متغییر است؛ ۲- گویش امروزی از گویش دیروزی متمایز گشته است؛ ۳- به سمت و سوی سادگی، محاوره‌یی و خیابانی پیش می‌رود؛ ۴- جوان امروزی تشنه‌ی دانستن است از نوع ساده و بی‌پیرایه در کلام و عمیق در معنا. ایشان موضوعاتی را به عرصه افکنده‌اند که دقیقاً موردنظر صاحب این قلم است؛ اما تنها حرف‌زدن و عمل نکردن راه چه باید کرد؟ سخن نگارنده هم همین است که اگر شعری می‌سرایید، باید معنا داشته باشد (چنان که ایباتی را به‌عنوان سند ذکر کردم). حیرت‌آور است که نویسنده‌ی محترم یک مصراع از هر بیت را انتخاب فرموده و آن را معنا کرده‌اند! در حالی که کسانی که اهل سخن‌اند می‌دانند تناسب لفظی و معنوی باید در کل بیت و تمامی شعر باشد نه این که یک مصراع را آن هم به سلیقه‌ی خویش معنا کند.

دوم، هنگامی که سراینده‌یی، اثری خلق می‌کند تا زمانی آن راه، به مطبوعات (رسانه‌ها) نمی‌دهد اگر لغزش داشته باشد، در اثر تمرین و ممارست آن هم به مرور ایام و کسب تجربه، به اشتباهات خود واقف خواهد شد؛ اما، هنگامی که برای نشریات می‌دهد و به دست مردم می‌رسد، اگر طبع و نشر کنند، در حقیقت دست به تخریب ادبیات زده‌اند و اگر کسی از اثری معیوب، دفاع کند «بدآموزی» را ترویج داده است، گمان نمی‌کنم از این ساده‌تر بتوان گفت... سوم، جریان‌سازی، با بهانه‌ی گویش جدید و زبانی پویا نباید بدعت بدآموزی را ترویج کنیم و با این‌گونه عناوین، به تخریب ادبیات دست بیازیم. ورنه کدام شاعر است که در بند «گویش امروزی» و کاربرد مضامین تازه و بکر نیست؟

☑ حقوق زنان در ایران

نازنین نوری - تهران

فمینیست نیستیم و اصولاً قصد دفاع از این گروه مستضعفین را ندارم. پیداست که علی قدر عقولهم (عقولهن!) نصیب‌شان (هکذا خود این جانب) شده است و در این امر جای بحث و حرفی نیست. اما در مجله‌ی حافظ، شاهد اظهارنظرهای بعضاً صریح و بی‌پرده در باب آسیب‌شناسی جامعه‌مان هستیم. می‌بینم عموماً آقایان بسیار روشن و فرهیخته‌یی نیز گهگاه چنگی به تار حقوق زنان که در کشور ما پوسیدگی‌اش کاملاً «راه افتاده و جا افتاده» است می‌زنند! من اما

همیشه از منظر دیگری به این موضوع نگریسته‌ام و جاقفادگی این موضوع عمیق‌تر از آن است که به نظر می‌رسد. وقتی به سایر رفتارهای سیاسی مردم کشورمان نگاه می‌کنیم و دنیا نیز بدان معترف است، مردم ما رفتارهای سیاسی بسیار عجیب و متناقضی از خود نشان داده و می‌دهند، آن‌چه همگان را در باب ایران و ایرانی شگفت‌زده ساخته، غیرقابل پیش‌بینی بودن پاسخ و رفتار جامعه در برابر یک عامل خاص است که این امر در تمامی مردم ما از دولتمردان تا مردمان عادی کوچک و بازار دیده می‌شود.

اما چرا؟ به گمان من نکته‌ی مهم و محوری جامعه‌ی ما که تمامی پارامترهای دیگر حول چنین محوری می‌چرخند، از نگاه تعصب‌آمیز مرد ایرانی به «داستان زن» برمی‌خیزد. شگفت آن‌که این تعصب ارتباطی با مذهب ندارد، ولی برای حفظ حیات خود آشکارا به مذهب چنگ زده و خود را پشت آن مخفی (یا شاید آشکارا!) نگه داشته است. حتماً شما نیز چون من مردان ایرانی مسلمان زیادی را می‌شناسید که نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند و هیچ‌کدام از احکام شرع الهی را گردن نمی‌نهند، اما بر حجاب همسر و دختر و... تأکید می‌ورزند...

شما هم چون من انتقادات تند و گزنده‌ی مردم را بر سر صف اتوبوس و... می‌شنوید، اما از همین مردم (منتقدانه) در پای صندوق‌های رأی می‌شنیدم که فلان کاندیدا اگر رأی بیاورد، زنان آزاد می‌شوند! و بی‌بند و باری می‌شود! و در عمل هم به کاندیدایی رأی دادند که برخلاف بقیه‌ی کاندیداها صراحتاً اعلام کرد که هیچ‌گونه دغدغه‌یی در باب حقوق زنان ندارد! با عرض معذرت به پیشگاه کلیه‌ی آقایان محترم و مستثنی: مرد ایرانی مشتاقانه رقص و آواز نامحرم را می‌بیند و می‌شنود! شراب و سایر محرّمات را بدش نمی‌آید! دزدی و دروغ و رشوه و... هم که نمک زندگی‌ست! اما کسی نباید نگاه چپ به «ناموس» او بیندازد. حالا تناقض رفتار سیاسی مردم برای خودم قابل درک است!

قصید ندارم. وقت ارزشمندتان را با سخنن بیهوده‌ی خود تلف کنم، فقط قصد من از نوشتن این نامه برای شما این بود که بدانید به جز نخبگان که فرمودید و همه مورد احترام ما هستند، کسانی دیگر مانند من هم هستند که از این ماهنامه فیض ببرند و با تمام وجود خط خط این ماهنامه را ببینند.

از نظر من حقیر کلیه مطالب شما که بدون غرض‌ورزی و جانبداری از کسی یا گروهی چاپ می‌شود، آموزنده و پرمحتوی است. امیدوارم با حمایت‌های خدای مهربان که او همه را کافی‌ست و با پشتکار و جدیتی که در این مدت از شما و همکاران گرامیتان دیده‌ام، روز به روز در کارتان موفق‌تر باشید.

☑ تساوی حقوق، آرزوی خام؟

طاهره درخشان - شهریار

در سر مقاله‌ی مجله‌ی حافظ شماره‌ی ۱۸ که همواره از خوانندگی‌ترین قسمت‌های مجله برای این‌جانب است، بسیار زیبا به ترسیم آینده‌ی پرداخته‌اید که در آن در سطح ملی هر شهروند واجد یک رأی و در سطح بین‌المللی نیز هر دولتی واجد یک رأی است و هیچ «فرد» طبقه و دولتی حق تجاوز به حقوق دیگران را ندارد. آخرین جمله‌ی شما نیز یک آرزوی زیباست، پیروزی دموکراسی در ایران و جهان.

می‌اندیشم برای رسیدن به چنین جایگاهی در اولین گام باید چنین عدم تجاوز و تساوی در رأی در رابطه میان دو فرد حاکم شود تا بعد به طبقه و دولت برسد. در جامعه‌ی که در عرف و فرهنگش که همیشه در خصوص آن قلم‌فرسایی می‌کنیم و در ضمیر ناخودآگاه مردمش، جایگاه پسر مقدم است بر دختر و نیز مرد بر زن چنین امری چه‌گونه امکان‌پذیر است؟

دو ساعتی نیست که از دادرسی عمومی کرج برگشته‌ام. تصویر صحنه‌ی از ذهن پاک نمی‌شود. مردی به ظاهر آراسته با لباس روز با کیف اداری در دست با چشمانی که شهوت و پلیدی از آن می‌بارید در حالی که همسرش و مادرهمسرش به اتهام همسرآزاری از او شکایت کرده بودند و می‌گفتند که وی پس از ضرب و شتم‌های طولانی همسرش را در خانه زندانی کرده بود (کاری که با دیدن ظاهر آن بسیار بعید به نظر می‌رسید) و سپس با آوردن زنان دیگر به آن خانه و عریان نمودن آن‌ها در جلوی چشم این زن به هر آن‌چه می‌خواست می‌پرداخت! آشکار می‌گفت که پشتوانه من سرمایه‌ی من است و هر چند زن بخواهم می‌آورم و با آن ظاهر آراسته با بدترین کلمات و تحقیرآورترین آن‌ها عملاً آن‌ها را له می‌کرد. تأثرآورتر از همه آن‌که وقتی مادر مسن این زن به مدیر دفتر شعبه‌ی دادرسی پناه برد، صدای رسای وی در دفتر شعبه بلند شد که: شما چه کار داری؟ زنت است دوست دارد بزند، دلش می‌خواهد او را زندانی کند!

حالا بفرمایید با چنین مواضعی که - مواضع جامعه‌ی ماست - چه‌گونه می‌توان در آرزوی پیروزی دموکراسی نشست؟ آیا آمدن دموکراسی منوط به وزیدن نسیم عقلانیت به این سرزمین نیست؟ آیا می‌آید روزی که عقل حاکم بر ما باشد؟

☑ پدرم و آرزوی نشر مجله‌ی حافظ!

سودابه بهادری - تهران

در اسفند ماه ۸۳ بود که من برای خرید روزنامه به روزنامه‌فروشی رفته بودم و در میان مجله‌ها و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های هنری، سینمایی و جدولی و... به دنبال چیزی بامحتوی می‌گشتم که ناگهان با دیدن ماهنامه‌ی حافظ که عکس مرحوم دکتر مصدق بزر روی جلد آن بود، می‌خکوب یا حتا بهتر است بگویم دچار قطع ضربان قلب شدم. حافظ نام نشریه‌ی بود که پدرم در دوران جوانی اجازه‌ی انتشار آن را گرفته بودند، ولی هیچ‌گاه در پی انتشار آن نرفتند. نام حافظ و عکس دکتر مصدق که من از ارادتمندان خاص ایشان هستم، مرا بر آن داشت تا ماهنامه را بخرم. از آن تاریخ تاکنون من بدون ماهنامه‌ی حافظ قادر به تنفس نیستم. دیدن نام نویسندگانی چون، ابوالقاسم حالت، جناب شفیعی کدکنی، سرکار خاتم دانشور، دکتر فاطمی و بالاخص جناب عالی مرا، نه تنها مجذوب ادبیات ماهنامه کرد، بلکه به دوران حضور مادی پدرم و صحبت‌هایی که از این استادان می‌کردند، برد.

❑ درسی که باید از تاریخ بگیریم

دکتر نعمت‌الله تابنده گنابادی - تهران

را دقیقاً و با کمک عقل خدادادی خود و با مشورت و مبادله‌ی فکری با افراد شایسته روشن کنند و به واقعیت و حقیقت پی ببرند و طبق دستور قرآن که می‌فرماید: «بدترین و شرترین جانوران در نزد پروردگار انسان‌هایی هستند که از شنیدن و گفتن حق کر و لال‌اند و از عقل و خرد خود استفاده نمی‌کنند». (سوره‌ی انفال، آیه ۲۲)، رفتار کنند و دزدان توانایی خود بکوشند و از کمک‌های عقل و خرد خویش استفاده ببرند.

اگر ملتی سطح‌نگر و زودباور باشد، تسلیم شایعه‌سازی‌ها و شایعه‌ها می‌شود و تهمت‌هایی را که به اشخاص زده شده بدون تحقیق می‌پذیرد و به افرادی خدمتگزار بدبین می‌شود و یا در اثر شایعه‌ها و تبلیغات دروغین فردی خائن را خادم می‌داند که زیان کاری بزرگ و خطرناک و گناهی بس عظیم است، آن‌گونه ملتی در پیش روی خود آینده‌ی تاریک خواهد داشت زیرا در اثر گمان خوب (خوش‌بینی) که بی‌جا و بی‌مورد است دشمن را به‌جای دوست برمی‌گزیند و آن دشمن دوست‌نما در فرصتی مناسب زیرکانه خیانت و دشمنی خود را عملی می‌کند و بروز می‌دهد، معکوس آن هم هست که بدگمانی نابجا و بنا حق افراد شایسته و موجه و ذی‌صلاح را که نسبت به آنان بدبین شده است از او دور می‌کند و در نتیجه از راهنمایی و مشورت‌های صادقانه آنان خود و جامعه را محروم می‌نماید.

پس باید بدون تحقیق مطلبی را چه در دم و چه در تمجید دیگران نپذیریم و از شایعه‌سازی بپرهیزیم.

❑ شعر رهی معیری

امیرمهدی امین (کارشناس حقوق قضایی) - تهران

اشعار رهی معیری مندرج در خاطرات آقای رضا سجادی در شماره‌ی ۲۰ قبلاً چاپ شده؛ بنابراین اظهارات ایشان دایره به «شعر چاپ نشده‌ی از رهی» صحیح نیست.
به علاوه، در خصوص شعر اول، در صفحه‌ی ۳۰۵ «دیوان کامل رهی» به اهتمام کیومرث کیوان تاریخ سرودن شعر «در حرم قدس»، اول تیرماه ۱۳۴۷ ذکر شده و با تاریخ ۱۳۳۵ که وسیله‌ی آقای سجادی نقل شده، هم‌خوانی ندارد. در بیت نهم «هنر» غلط و «گهر» صحیح است.

در مورد شعر رهی برای استاد خلیل‌الله خلیلی افغانی هم در صفحه‌ی ۴۰۹ دیوان کامل رهی چاپ شده و تاریخ آن ۲۳ شهریور ۱۳۳۷ ذکر شده است. در این شعر هم در سطر سوم «یار» غلط و «بار» صحیح است.

حافظ: انتخاب عنوان مقاله «دو شعر چاپ نشده» اشتباه سردبیر است و اغلاط چاپی هم اشتباه ماست نه آقای سجادی.

❑ درد دل یک روزنامه‌فروش آذربایجانی

قادر سیف‌الهی - تهران

جوانی ۲۴ ساله هستم که فقط تا کلاس سوم دبیرستان درس خوانده‌ام، بچه‌دهات هشتم و ۷ سال است که در دهک‌های

شرح کامل و جالبی که دانشمند گران‌مایه جناب آقای دکتر ناصر تکمیل همایون در ماهنامه‌ی وزین حافظ شماره‌ی مهرماه ۸۴ به مناسبت سالگرد امیرکبیر نوشته بودند خواندم و بسیار استفاده بردم. مطلبی به خاطر آمد که فکر می‌کنم نوشتن آن‌ها بی‌فایده نباشد.
چیزی که به ذهن هر ایرانی خندپرسته و وطن‌خواه و مردم‌دوست می‌رسد این است که در ایران بر اثر مبارزات و کوشش‌های روحانیونی روشن و عالی‌قدر و ظهور افرادی بزرگ میهن‌دوست و کاردان و مبارز و از خودگذشته مانند قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر، دکتر مصدق و بزرگان دیگری که آمدند و آذهان ناآگاه مردم را از علل عقب‌ماندگی و نیز از چه‌گونگی و راه درمان آن‌ها آگاه کردند و هم‌چنین راه موفقیت و پیشرفت و ترقی ملت و کشورشان را به آنان نشان دادند و در راه اعتقادات مقدس خود که کسب آزادی‌های مشروع و قانونی برای مردم و سربلندی و بالا بردن سطح فرهنگ هم‌وطنان بود، با کمال شجاعت و شهامت کوشیدند و مبارزه کردند و از تهمت‌ها، سرزنش‌ها، توطئه‌ها و تهدیدها باکی نداشتند و نهراسیدند و همه‌ی آنها را با آغوش باز پذیرفتند و تحمل کردند.

اما چرا بعد از شهادت و یا گوشه‌نشینی آنان این افکار بلند، عالی و روشن در نزد عده‌ی کثیری از مردم فراموش یا که خاموش شد؟ و مجدداً به همان راه قدیمی خود که پذیرفتن ظلم، جور و خودکامگی افراد بود، رفتند و تسلیم شدند؟ این خود مطلبی مهم و در خور مطالعه و تحقیق است.

عده‌ی از مردم در برابر استعمار و استثمار خارجی به‌علت زور و سخت‌گیری‌های شدید وحشت‌زده و بیم‌ناک بودند و حالت بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی نسبت به امور پیدا کردند. حتا عده‌ی در اثر تبلیغات سوء مخالفین، بدون این‌که مطالعه کنند و تحقیقاتی به‌عمل آورند از اتهاماتی که به آن اینارگران از جان گذشته وارد شده بود، جز عده‌ی قلیلی دفاع شایسته‌ی نکردند و حتا گروهی آن اتهامات را وارد دانستند که جای بسیار تأسف و تأثر است. زیرا بعضی که ساده و بی‌توجه بودند اغوا شدند و عده‌ی نیز در برابر پول تسلیم شدند و باور نداشتند که

دانش و آزادگی و دین و مروت

این‌همه را بنده درم نتوان کرد
در اثر سم‌پاشی‌های اجانب و جاه‌طلبان سودجو، مردمان ساده‌لوح باورشان شده بود که آن رادمردان علاوه بر این که خدمتی به ایران و مردم ایران انجام ندادند، به سود دول بیگانه کار کرده‌اند! اما از جایی که خورشید حقیقت برای همیشه در زیر آبر پنهان نمی‌ماند، بعد از مدتی مردم به مقام والا و ارج و منزلت آنان و خدمات سیاسی و اجتماعی که انجام داده بودند پی بردند.

چون مردمی را که سطح‌نگر و ظاهرین هستند خیلی زود می‌شود تحت تأثیر قرار داد و فریشتان داد و خواسته‌های خود را به آنان تلقین کردن پس حق این است که همیشه به موازات مبارزات سیاسی، مبارزات فرهنگی هم انجام شود تا این‌گونه اشخاص از حالت سطح‌نگری و ظاهرین و زودباوری و تلقین‌پذیری درآیند و همه چیز

روزنامه‌فروشی تهران کار می‌کنم. امیدوارم غلط‌های املایی و انشایی نوشته‌ام را بر من ببخشائید. البته اگر نوشته‌ی کسی با مشخصات من قابل خواندن و اعتنا باشد!

دنیای امروز، دنیای عصر ارتباطات و مبادله‌ی اطلاعات است و دیگر نمی‌توان مسائل و حقایق را پنهان و مخفی کرد...

چند سالی است که جملاتی از این دست از سوی اندیشمندان و هم‌چنین منتقدان حکومت بسیار گفته و شنیده می‌شود و در این زمانه‌ی که رسانه‌ها با قدرتی شگرف در تمام مسائل ریز و درشت جوامع بشری تأثیر دارند شاید حق با آنها باشد... اما «من» «پایان ژورنالیستی» را می‌بینم! همین مانده بود که من هم نظریه‌پردازی کنم! و هم‌اینک هم نمی‌توان دلایل و شواهدی پیدا کرد که نشان از «حیات ژورنالیستی» داشته باشد.

و من - با دوازده کلاس سواد- دست‌یابی به رویای خود را که تحت هیچ شرایطی نمی‌توانم از آن چشم‌پوشی کنم، را بسیار مشکل و حتی غیر ممکن می‌بینم.

اینک که پس از ۸ سال مدعیان دموکراسی، همان‌هایی که خود را قیم مردم می‌پنداشتند، توسط همین مردم و با روشی دموکراتیک از قدرت ساقط شده‌اند، حقایق بسیاری در حال آشکار شدن است... روش و ادبیاتی که جریان مخالف اصلاحات برای مقابله و به زیر کشیدن اصلاح‌طلبان برگزیده بود بر هیچ‌کس پوشیده نیست و هم‌چنین همه می‌دانند که اصلاح‌طلبان از هر موقعیت و تریبونی که به دست می‌آورند بر این روش اقتدارگرایان می‌تاختند و آن را روشی غیراخلاقی، بسیار زشت و... می‌دانستند - و به حق هم، چنین بود - اما اینک که اصلاح‌طلبان مخالفان و منتقدانی غیر از گروه اقتدارگرای شناخته شده، پیدا کرده‌اند و افراد و گروه‌های دیگر - حتا از ابتدای ظهور اصلاح‌طلبان - عملکرد و رفتار آن‌ها را نقد می‌کنند، همان روش و ادبیات بسیار زشت و غیراخلاقی که به آن می‌تاختند، تبدیل شده است به استراتژی اصلی اصلاح‌طلبان برای مقابله - و حتا نابود کردن - مخالفان و منتقدان خویش!

البته این بحث بسیار گسترده است و بنده بضاعت آن را ندارم که تمام جوانب آن را بیان کنم و یا مثلاً بررسی کنم!

من در این نوشته و یا مقاله‌ی پیرامون رفتار و نوع برخورد اصلاح‌طلبان - و البته تمام افراد و گروه‌هایی که با جریان اقتدارگرا مخالف هستند - با افراد و گروه‌هایی که از همان ابتدا و حتا از زمان‌های بسیار قبل‌تر با اصلاح‌طلبان و همان گروه‌هایی که عرض کردم مشکل و اختلاف نظر داشتند، مباحث و سوال‌هایی را مطرح خواهم کرد و شما - مجله‌ی حافظ - نیز در زمره‌ی همان گروه‌هایی هستید که مدنظر بنده است. و امیدوارم در فضایی که خالی و عاری از بی‌منطقی، توجیه و شعار است و در فضایی که «باور» برابری انسان‌ها و آرای آن‌ها، آزادی اندیشه و بیان، احترام به نظریات مخالف و همه‌ی آن زیبایی‌های که شما - مجله‌ی حافظ ادعای آن را دارید، باور غالب آن است، حرف‌های من را به‌عنوان یک جوانی که گویا ایرانی‌ست بشنوید و پاسخی به سوال‌های من بدهید...

در ابتدا سوالی بسیار ساده و کوتاه دارم؛ چرا من در «وطن خودم» و در «سرزمین مادری خودم» مجبورم با «زبانی، غیر از زبان مادری خودم و بیگانه، درس بخوانم، بنویسم و حرف بزنم؟!»

☑ عمر کوتاه!؟

سعید هراتی زاده - مشهد

خوشحالم که به‌عنوان یک ایرانی و بر حسب چیزی که اینک وظیفه‌ام شده است به جمع خوانندگان مشتاق حافظ پیوسته‌ام با تمام وجود بگویم که: واقعاً دست مریزادا مجله‌ی با این حجم مطالب پرمایه و ارزشمند در وجه‌های گوناگون فرهنگی، آن هم به قرار وعده و بی‌خلف آن - هر ماه یک شماره - کاری سترگ است و مهم‌تر از آن، اهمیت و نقش این کار در جامعه‌ی امروز ایران.

قدر شما و کارتان بر کسی پوشیده نیست؛ اما موضوعی که باعث دلواپسی می‌شود، این‌که جسته و گریخته، گاهی نوایی یأس‌انگیز از نوشته‌ی سردبیر و بعضی خوانندگان شنیده می‌شود و نمونه‌اش در شماره‌ی ۹ حافظ، نامه‌ی آقای امام‌قلی شجاعی بختیاری با این جمله: «می‌دانم که عمر این مجله هم کوتاه خواهد بود...» حرفی که زیاد هم بیراه گفته نشده. هر چند مباد چنان روزی. لیکن می‌خواستم بر همین موضوع تأکید کنم و آن این نکته‌ی ظریف و باریک‌تر از مو که: شما، اکنون که حافظی چنین بنیاد نهاده‌اید و تا شماره‌ی ۲۰ آن را به ثمر و باروری رسانده‌اید، زیر بار دینی بزرگ نیز رفته‌اید و آن مانایی و پایایی حافظ شماست.

به هیچ قیمتی نباید راضی بشوید که جای خالی ماهنامه‌تان چشمه‌ی حسرت و مایه‌ی افسوس ملتی شود که بدان دل بسته است. در عین حالی که مسئولیت و رسالت خویش را - چنان‌که تاکنون نشان داده‌اید - باید حفظ کنید. حرکت بر این لبه‌ی ظریف و حساس و در عین حال، حفظ حالت تعادل، همان نکته‌ی باریک‌تر از مویی‌ست که ذکرش رفت... و خداوند همیشه شما را بر حفظ این حالت تعادل یاور باشد.

☑ تقویم هجری شمسی از ۱۳۶۵ آغاز شد

مهدی دانشیار - مربی دانشگاه آزاد شهر ری

راجع به مقاله‌ی آقای ناصر مجد (سفیر اسبق ایران در ژاپن) در شماره‌ی ۱۵ با عنوان «نقش تقی‌زاده در تبدیل گاه‌شماری ایران از قمری به شمسی» لازم می‌دانم، توضیح مهمی را حضور حضرت‌عالی و خوانندگان فرهیخته‌ی مجله تقدیم دارم، تا مسلم شود که تقی‌زاده چندان نقشی در این تبدیل نداشته و بلکه به‌عکس چهل سال قبل از او زحمت‌ها کشیده شده و عبدالغفار نجم‌الملک گاه‌شماری را هجری شمسی کرده است.

حکم اصلاح تقویم یزدگردی در زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی به منجمان صادر شد و گروهی از منجمان به سرکردگی «حکیم عمر بن ابراهیم خیامی» با فراخوانده شدن به دربار سلجوقی در رصدخانه‌ی ری یا اصفهان مأمور این مهم شدند، ولی وجود موانعی از جمله خروج قزلباش [کذا]‌های اسماعیلی و تهدید منجمان به مرگ عملاً این کار عقیم ماند و توسط این گروه انجام نشد، ولی در زاویه‌ی دیگری از ایران زمین در سرزمین مرو، غلامی به‌نام عبدالرحمن خازنی مروزی به‌دور از هیاهوی سیاسی حاکم بر ایران، این اصلاح را انجام داد و در کتابی به‌نام «زیج المعتبر سنجری» با تنظیم کیسه‌های چهار و پنج ساله، اساس تقویم را براساس سال سلطنت ملک‌شاه بنیان کرد و به

تقویم جلالی موسوم شد و در این تقویم ماه‌ها به صورت برجی مورد استفاده قرار می‌گرفت تا سال ۸۰۸ جلالی در دوران حکومت ناصرالدین شاه قاجار، منجم‌باشی دربار موسوم به حاج عبدالغفارخان نجم‌الدوله‌ی اصفهانی، مدرس نجوم مدرسه‌ی دارالفنون در صفحه‌ی ۱۶ از تقویم استخراجی خود در بالای صفحه، لفظ «هجری شمسی» را می‌نویسد. و این کار نه به صورت رسمی بلکه صورت غیررسمی انجام گرفت. و حاج عبدالغفارخان نجم‌الدوله مبدأ تاریخ را از سال جلوس ملک‌شاه به سال هجرت نبوی عقب برد و تغییر داد و آن سال را «۱۲۶۵ هجری شمسی» نام گذارد. تا این که سال‌ها از این موضوع گذشت تا زمانی که موسیو نوز نروزی اداره‌ی گمرکات ایران را به دست گرفت و به قول زنده‌یاد استاد محیط طباطبایی «... می‌پرسد از مردم عوام که شما از چه تقویم شمسی استفاده می‌کنید. آن‌ها می‌گویند ما نمی‌دانیم، فقط یک حمل، ثور، جوزائی در تقاویم ما یافت می‌شود. پس نروزی‌ها با رجوع به همین تقویم حاج عبدالغفار نجم‌الدوله‌ی اصفهانی، آنها را یافته و مورد استفاده قرار می‌دهند». البته این تقویم تقویم برجی شمسی بود، یعنی در آن قرارداد شده بود که روز اول سال را اول حمل بدانند و طول ماه‌ها طبق رصد خورشید از ۳۲ روز تا ۲۹ روز متفاوت بود. تا اینکه در سال ۱۳۰۴ که تصمیم به اصلاح تقویم گرفته شد، طرح جناب ابوالقاسم نجم که نوه‌ی عبدالغفار نجم‌الدوله بود پذیرفته شد که همان طرحی ست که در مجلس به تصویب رسید و جناب آقای تقی‌زاده در تصویب آن تلاش زیادی نمودند. ولی گفتنی ست تا قبل از سال ۱۳۰۴ با رجوع به شناسنامه‌ها و سجل‌های آن دوره می‌بینیم همان تقویم هجری شمسی برجی مورد استفاده قرار می‌گرفته و در مکاتبات دولتی که از سوی دربار صادر می‌شده، من جمله مکاتبات رضاخان از بروج حمل، ثور، جوزا و... استفاده می‌شده است و این دلیل بر آن است که اصلاح جناب ابوالقاسم نجم روی تقویم هجری شمسی برجی صورت گرفته، نه روی تقویم قمری بلکه در سال ۱۳۰۴ تبدیل گاه‌شماری هجری شمسی برجی به هجری شمسی کنونی بوده است.

(منابع: خیام یا خیامی؟ / محمد محیط طباطبایی؛ تاریخ تاریخ در ایران / عبداللهی، محمدرضا صیاد / مقاله‌ی تقویم هجری شمسی / مرکز نجوم آستان مقدس حضرت عبدالعظیم (ع) - ۱۳۸۲)

☑ شبهه در رشوه‌ی قوام به محمد مسعود

محسن بهرامی بالائی - تهران

در صفحه‌ی ۱۱۴ کتاب کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی تألیف حضرت عالی به نقل قولی برخورد مبنی بر اینکه مرحوم قوام‌السلطنه برای اسکات محمد مسعود (مدیر هفته‌نامه‌ی مرد امروز) رشوه‌ی فرستاده بود و محمد مسعود، عین چک کلان را در روزنامه‌اش گراور کرد و طی سرمقاله‌ی تند نوشت که او به هر کس قوام را در دوره‌ی نخست وزیریش اش ترور کند، یک میلیون ریال جایزه می‌دهد...».

این نکته را استاد باستانی پاریزی نیز در چاپ دوم کتاب فرمانفرمای عالم (۱۳۶۷) در زیرنوشت صفحه‌های ۴۸۰ - ۴۸۱ چنین عنوان کرده‌اند: «گویا، آن روزها قوام‌السلطنه یک چک

صد هزار تومانی پهلوی، مسعود فرستاده بود که احتمالاً درباره‌ی او کمی کوتاه بیاید مسعود هم نامردی نکرده عین چک را کلیشه کرده و در سرمقاله‌ی خود نوشته بود: نهصد هزار تومان هم من روی این چک می‌گذارم و به کسی می‌دهم که قوام را در ایام زمامداری ترور کند!»

مخلص در جریان تدوین زندگی‌نامه‌ی روانشاد محمد مسعود (که در ماهنامه‌های ۱۴۵ - ۱۴۶ جدول گنبد چاپ شد) این نکته را به یاد داشتیم و بر آن شدم تا از تصاویر چک قوام و تعهدنامه‌ی رسمی مسعود نسخه‌ی فراهم آورم. اما در تورق و بررسی دوره‌ی مرد امروز نه تنها در شماره‌ی ۱۲۷ مورخ ۲۵ مهر ماه ۱۳۲۶ که سرمقاله‌ی موصوف و گراور تعهدنامه‌ی صد هزار تومانی مسعود چاپ شده (و به توقیف جدی مرد امروز تا کناره‌گیری قوام انجامید) اشاره‌ی به چک و رشوه نشده و کلیشه‌ی از چک دیده نشد، در شماره‌های دیگر نیز که با امتیازهای: صدای مردم، خروشی آسمانی، نسیم شمال و حلاج منتشر شده، اثری نیافتیم.

با یقین براینکه اگر موضوع رشوه واقعیت داشت، بعید می‌نماید مردی چون مسعود چنان مدرک رسواکننده‌ی را کتمان کرده باشد و کلمه‌ی «گویا» و «نهصد هزار تومان» در نوشته‌ی استاد باستانی پاریزی نیز بدان معناست که ایشان سرمقاله‌ی مورد اشاره را ملاحظه نفرموده‌اند، چنین می‌نماید که پرداخت رشوه از سوی قوام را باید در شمار دیگر شایعات رایج آن روزگار شمرد و به احتمال زیاد دور از حقیقت است.

☑ نگاه شاعرانه در نقد مجله

احمد حیدریگی - همدان

دیروز در جمعی دوستانه انسان فرهیخته‌ی که بسیار مورد احترام من و دیگران بود، با شیفتگی از ماهنامه‌ی حافظ می‌گفت و نظر من هم پرسیده شد. اما من به کلی دستم خالی بود... امروز شماره‌ی مهر ۸۴ شما را در دست دارم، با عجله از هر صفحه‌ی اندکی می‌خوانم و به صفحه‌ی بعدی می‌روم، جز اولین صفحه با عنوان «مردم‌سالاری، تنها راه نجات» که به باور من می‌توانست سمت و سوی ماهنامه را روشن کند که کامل و به دقت خواندم، پراکنده‌خوانی‌های صفحات دیگر هم نشان داد که می‌توانم اندیشه و فضای فکری سرمقاله را به کل مجله، تعمیم دهم. عمداً اصرار دارم که پیش از خواندن دقیق و کامل تمامی صفحات مجله به همین احساس خام و طبیعی و البته غیرمستند و غیرمستلن بپردازم. مقالات سنگین، عالمانه و محققانه بودند، جز این که من با فرهنگ، تمدن و هنر ایران «ناسیونالیستی» برخورد نمی‌کنم. بلکه معتقدم که این مباحث چه از طرف یک ایرانی و چه غیر ایرانی قابل دفاع هستند و تبلیغات شعارگونه دقیقاً نتایج منفی و معکوس را در پی دارند، گذشته‌ی ایران باید چنان نگاشته شود که یک غیرایرانی پژوهشگر درمی‌یابد و هرگز نباید همراه القا و برتری ایرانیان بر ملت‌های دیگر باشد، چرا که آنان را به واکنش منفی وامی‌دارد.

بیش‌تر از همه کنجکاو «شعر» حافظ بودم و بیش‌تر از همه شعرهایتان را خواندم، حرف راست این است که من حافظ، سعدی،

فردوسی، مولانا و صدها شاعر بزرگ دیگر ایران را در حد تقدس دوست دارم و هرگز جسارت ایراد و انتقاد به آنان راندارم و از آنان بسیار آموخته‌ام و به آنان افتخار می‌کنم، اما در روزگار غربی نفس می‌کشیم که جز بیت‌های پراکنده‌یی از این بزرگواران با ایما و اشاره و ایهام و استعاره تصویرگر این روزگار نیست که آن‌ها ندیده‌اند و در آن نفس نکشیده‌اند. تنها شعر امروز در این شماره شعر «تروریسم» بود از «حسن امین» مدیر مسؤول و سردبیر مجله و شعر «زندانی» از «نعمت احمدی» وکیل مدافع مشهور. همراه این اعتراض من به آقای دکتر سیدحسن امین سراینده‌ی شعر «تروریسم» که مقصر، انگلستان نیست مقصر آن است که من در این شعر کوتاه معرفی می‌کنم:

مرا به صحنه می‌برند / در پوستین گرگ / تا شما را بترسانم / در پشت صحنه انسانم / اما، نباید بدانید / تا لایق همین باشم، که می‌بینید.

و در برابر شعر "زندانی" آقای دکتر نعمت احمدی:
 قفس‌ام در زندان / زندان در جزیره‌ی متروک / در انتهای
 اقیانوس / صدایم، غمگین‌ترین صدای جهان است.

ضیغم الدوله بختیاری بود، نه قشایی

علی حاتمی - کازرون

به مناسبت شصت و ششمین سالگرد کشته‌شدن ناجوانمردانه‌ی زنده‌یاد فرخی یزدی، مطلبی در حافظ ۱۹ منتشر شده است که بسیار به‌جاست. اما در آن مقاله هم مانند برخی منابع دیگر که مشاهده کرده‌ام، «ضیغم‌الدوله - حاکم یزد»، به ایل قشایی منتسب شده است. آیا این گونه است؟!

در جایی که خود ایشان در زندان حاکم فوق‌الذکر سروده است:
 به زندان نگرده اگر عمر طی

من و ضیغم‌الدوله و ملک ری

به آزادی ار شد مرا بخت یار

پیر آرم از آن بختیاری دمار

که البته جای بیت دوم در آن مقال خالی بود.

ضمناً آقای دکتر سعید خیرخواه در مقاله‌ی «از مهرگان و حدیث مهر تا قالی‌شویان مشهد اردال کاشان» خود در همان شماره ادعا کرده است که رستم «... هیچ‌گاه در جنگ‌های خود نامردانه شمشیر نکشیده...». ایشان، تراژدی رستم و سهراب را از نظر دور داشته‌اند.

تکدی گری، معضل اجتماعی

دکتر امیرحسین استوار - تهران

شیوع پدیده‌ی تکدی‌گری بویژه در تهران، مشهد، شهر ری و دیگر کلان‌شهرها، اسباب زحمت و مزاحمت است. این‌ها متکدیان که من شاهد بوده‌ام، در چند مورد قابل گزارش است:

اول: تردستان حرفه‌یی، بچه‌های خردسال را از والدین کثیرالاولاد آنها «اجاره» می‌کنند و بعد با ارائه‌ی نسخه‌های پزشکی

دروغین جلو مردم را می‌گیرند و می‌گویند که این بچه‌ی آنهاست و مریض است و پول نسخه را ندارند. من گول چنین کسی را در سر پل عابر پیاده خوردم، ولی وقتی که از پل عبور کردم و دیدم در آن طرف پل هم یک نفر دیگر با یک بچه‌ی دیگر همین داستان را عیناً تکرار می‌کند، فهمیدم که این هم یک شگرد تازه است. داستان «اجاره» کردن بچه‌ها را از یک افسر نیروی انتظامی شنیدم.

دوم: در مجالس ختم که مردم عزیزان خود را از دست داده‌اند، تکدی‌گران حرفه‌یی بعد که مجلس تمام شد خود را به صاحبان عزا و دیگر شرکت‌کنندگان می‌رسانند و از آنها تقاضای کمک می‌کنند. من فقط وقتی متوجه دروغ این‌ها شدم که دیدم همین افراد مکرر جلوی مسجد یا روز هفتم و چهلم سر قبر متوفی حاضر می‌شوند و مزاحمت ایجاد می‌کنند.

سوم: در راهروهای مترو و حتی در داخل واگن‌های مترو و نیز در اتوبوس‌ها.

چهارم: تکدی‌گران جلو ماشین‌ها را می‌گیرند و تقاضای کمک می‌کنند. بسیاری از این‌ها قیافه‌شان داد می‌زند که معتادند. آیا نهادهای مهمی مانند کمیته‌ی امداد امام، بهزیستی، هلال‌احمر، شهرداری، فرمانداری، نیروی انتظامی برای از بین بردن فقر به‌طور عام و از بین بردن معضل تکدی‌گری حرفه‌یی در کلان‌شهرها چه اقدامی کرده‌اند؟

عقاب و خانلری

دکتر خسرو کاظمی - امریکا

در صفحه‌ی ۴۹ حافظ شماره‌ی ۹ مجله آقای به نام دکتر امیرحسین رنجبر، مطلبی راجع به «شعر عقاب خانلری» نوشته و ادعا کرده است که نوشته‌ی او، عین گفتار مرحوم دکتر خانلری است که این آقا در ۱۳۶۴ از روی نوار پیاده کرده. اما اشتباه فاحشی در این «بیانات دکتر خانلری» وجود دارد که مسلم می‌نماید که این «بیانات» از دکتر خانلری نیست و آن، این است که می‌گوید: «عقاب را در قالب قصیده‌یی [!!!] نه چندان بلند ساختم، مدت‌ها در کشوی میز تحریرم زیر کاغذها به نوعی پنهانش کرده بودم».

هر کس که به ادبیات فارسی آشنا باشد، می‌داند که شعر عقاب «قصیده» نیست و مثنوی است و قطعاً استاد و ادیب بزرگی مانند خانلری نمی‌گوید: ... در قالب قصیده!

از سنایی ست یا خاقانی؟

فرامرز مولایی - پاکدشت

غزلی با مطلع «با او دلم به مهر و مودت یگانه بود»، هم در دیوان حکیم سنایی غزنوی با تصحیح استاد مدرس رضوی در صفحه‌ی ۸۷۱ آمده و هم در دیوان خاقانی شروانی چاپ و تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی ص ۶۱۴ درج شده. انجمن کتابخوانی شهرستان پاکدشت، در انتساب این غزل به یکی از این دو شاعر پُرآوازه ایرانی مردد مانده. لذا بدین وسیله از استادان و محققان استدعا داریم که در این خصوص ما را ارشاد فرمایند.

